



این بازی

محمد رحیم اخوت

نقد داستان



«همیشه پیش از آن که فکر کنی اتفاق می افتد» بیش از آن که یک «داستان» باشد (با آن عناصر و مختصات که من از «داستان» می شناسم)، در واقع تمرین یا سرمشقی است برای دیالوگ نویسی که البته یکی از عناصر مهم داستان است. این بگو مگوی دو نفره، از درازنفسی طرفین که بگذریم، از ویژگی های ضروری گفت و گو در داستان، یعنی نثر پیراسته و رعایت نحو محاوره و پرهیز از شکسته نویسی های بیش از حد، برخوردار است؛ و می تواند سرمشقی باشد برای «کلاس داستان نویسی» که گویا این روزها بازاری گرم دارد. اما «داستان» - از شیوه های به اصطلاح «پست مدرن!» که بگذریم - مختصات دیگری را هم می طلبد تا بشود «داستان». از «راوی» و نظرگاه مناسب برای روایت بگیر تا شخصیت پردازی و فضا سازی (فضای اجتماعی / تاریخی - فضای طبیعی / فیزیکی - فضای عاطفی / حسی - فضای سیاسی / فرهنگی) و نثر و ماجرا (یا در واقع قصه ی داستان) و علت یا چرایی روایت و غیره.

البته هستند داستان نویس هایی که با تمرکز روی یکی / دو تا از این عناصر، مثلاً همین گفت و گو (دیالوگ)، سایر مختصات داستان را یک جور سر و سامان داده اند. مثلاً کل داستان را در قالب یک تک گویی یا یک نامه (یا دو نامه ی متقابل) گنجانده اند و داستانی ماندگار خلق کرده اند (نگاه کنید به آثار شمیم بهار برای نمونه). در همین قالب گفت و گو، به یاد می آورم داستان کوتاهی را که ۲۵ سال پیش از یک نویسنده ی تازه کار در نشریه یی، گویا به نظارت زنده یاد هوشنگ گلشیری، و سپس در کتابی به نام «بوی تلخ قهوه» (سعید عباسپور) چاپ و پخش شد. نام آن داستان این بود: «کاش یاسمن در زمستان می مرد». آن داستان سه صفحه بیشتر نیست؛ اما عناصر داستان را تا حد ضرور در خود دارد.

بازی» خسته شده، چرا «این بازی» این قدر کش پیدا می‌کند؟! مگر این‌که بگوییم این هم یکی از آن «بازی»هایی ست که (به قول پرویز دوابی در پنجاه سال پیش) میان «این جماعت آشفته حال» رواج دارد!

این وسط البته یکی / دو تا «او»ی ناشناس هم هستند که همچنان ناشناس می‌مانند. ظاهراً این «او»ی ناشناس قرار است قضیه‌ی رابطه‌ی بحرانی میان زن و مرد را پیچیده‌تر کند؛ که نمی‌کند. یکی از طرفین می‌پرسد «چرا نمی‌گی چی شده؟». این سؤال ما هم هست؛ اما دریغ از یک جواب روشن. بعد باز یکی از دو طرف گفت‌وگو به این نتیجه می‌رسد که «از اولشم همه چی اشتباه بود...». (از شما چه پنهان من هم همین عقیده را دارم). این وسط هم یک کسی «حامله» شده که دیگر وارد محدوده‌های منکراتی می‌شویم و بهتر است موضوع را زیرسیلی در کنیم. وگرنه پی می‌بریم به این‌که این زن و مرد، متأهل هم بوده‌اند؛ یا خدای نکرده هنوز هم هستند. آن وقت، هم نویسنده‌ی محترم باید جواب بدهد، هم «دریچه»یی که آن را چاپ کرده است. بنابراین، تا کارمان، یعنی کار آنها به ارشاد و منکرات و غیره نکشیده، بهتر است این بازخوانی را همین جا درز بگیریم.

هرچند هنوز تکلیف آن «اتفاق»ی که در عنوان این نوشته به آن اشاره شده، روشن نشده است که تا آخر هم روشن نمی‌شود. فقط در آخر کار می‌فهمیم که یکی از طرفین «جیغ» کشیده، و در پاسخ آن دیگری که می‌پرسد: «... الو... صدای چی بود؟... الو... چی شده؟ اونجا چه خبره؟... چرا صدات در نمی‌یاد؟... الو...» کسی پاسخی نمی‌دهد؛ و غائله پایان می‌یابد.

شنبه ۲۶ / بهمن ۱۳۹۲

■ اصفهان

یا گفت‌وگوی تلفنی در داستان درخشان «یک روز خوش برای موزماهی» از سالیانجر (به ترجمه‌ی حمید میرمطهری و بعد به ترجمه‌ی احمد گلشیری).

بنابراین، استفاده از این قالب، آن قدرها هم که فکر می‌کنیم، ابتکار تازه‌یی نیست. می‌ماند این‌که نویسنده چقدر از پس محدودیت‌هایی که به خود و داستانش تحمیل کرده، برآمده، یا برنیامده است؟

بعد از تأکید مجدد و مؤکد بر نثر نسبتاً پاک و پیراسته و رعایت نحو درست محاوره و پرهیز از شکسته‌نویسی نا ضرور - که چیز کمی نیست -، می‌پردازیم به خود داستان که در واقع گفت‌وگوی تلفنی دو نفر - ظاهراً زن و مردی - است؛ که با تلفن همراه و ضمن رانندگی، با هم بگومگو می‌کنند. این تلفن بازی، آن هم در حین رانندگی و گرفتاری‌های مربوط به آن، البته حال و هوای این جامعه‌ی پریشان احوال را به خوبی نشان می‌دهد؛ که این هم مزیتی است که نباید آن را نادیده گرفت. گفت‌وگو، بی‌مقدمه و احتمالاً از میانه‌ی یک بگومگو، شروع شده است: «از این بازی دیگه خسته شدم؟!». (نفهمیدم این نشانه‌های پرسش و خطاب آخر جمله یعنی چه؟). چند جمله بعد، با اشاره‌ی زن به «اون نمایشنامه‌ی مسخره‌ت» می‌فهمیم که مرد نمایشنامه‌نویس است. نمایشنامه هم که معمولاً پُر است از دیالوگ. بنابراین می‌شود گفت دلیل این‌که «همیشه پیش از آن‌که فکر کنی...» از آغاز تا پایان به شکل گفت‌وگو، هرچند بی‌هیچ «شرح صحنه»، نوشته شده چی ست؟ یعنی می‌شود گفت نویسنده‌ی این دیالوگِ نفس‌بُر همان مرد نمایشنامه‌نویس است. این‌ها را البته می‌توان از مزایای این نوشته، یعنی چرایی و چگونگی روایت شمرد. اما... محتوای روایت، همان عبارت اول، یعنی «از این بازی دیگه خسته شدم» است؛ که به قول «بکت»: تا «آخر بازی» ادامه دارد. معلوم نیست وقتی یکی از طرفین گفت‌وگو از همان اول «از این